

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها
۲۴ نومبر ۲۰۱۳

جستارهایی در نقد خز عبلات «مطهری» تحت عنوان «علل گرایش به مادی گری»

بخش نخست

مقدمه

باری، چندین سال قبل زمانی که در قسمت هائی از فارغ بال ترین ایام زندگی خود به مطالعه آثار مطهری واز آن جمله: «اصول فلسفه و روش رئالیسم» اثر مشترک از «علامه سید محمد حسین طباطبائی» و «مرتضی مطهری»، «نقدی بر مارکسیزم»، اثر «مرتضی مطهری»، «علل گرایش به مادی گری» اثر «مرتضی مطهری» و دیگر آثار به اصطلاح ایدئولوژیکش پرداختم، بعد از مطالعه عده ای از این آثار، آرزو داشتم تا ای کاش یک روز زمینه آن {هم از لحاظ مساعد بودن زمان و اوقات فراغت و هم از لحاظ داشتن منابع و آثار غنی مورد نیاز و هم از لحاظ داشتن دلایل علمی و سطح کافی برای نقد جامع این آثار} فراهم می شد، تا این قهقهه های بی مورد را در دهان این نخود مغزی های کور و متعصب می خشکاندم و آفتاب بر لب بام شان را باریختن دیوار بام تعصب و جهل شان بر سر تمام پیروان شان، سقوط می دادم؛ اما افسوس! زمان هرچه گذشت، مصروفیت های دست و پاگیرم بیشتر و وقت برای مطالعه کمتر پیدا کردم و نوشتن چنین نقدهائی، هم چنان در سطح یک آرزو ماند و تا امروز همین روند به صورت فزاینده در حال افزایش است و کم کم متقاعد ساختم که بگذار این جبر «ماتریالیسم تاریخی» را کس و کسانی دیگری سبب شده و بیرق برافراشته شده و پرافتخار «مارکسیزم» را در بخش ایدئولوژیک آن بیشتر به اهتزاز در آورند و «از خود بیگانگان» و در بند شدگان تاریخ را به زیر این بیرق جمع نمایند، تا این که، روزی از روزگاران تاریخ، چشمانم به نوشته قطوری دوخته شد که رویش باخط بزرگ و درشت نوشته بود: «رئالیسم اسلامی و فلسفه مارکسیست» که توسط یک رفیق تکثیر گردیده بود. زمانی که این اثر ایدئولوژیک تاریخی و سنگین بهاء را از رفیق گرفتم، با عجله و حرص و ولع آن را شباروزی مطالعه کردم و تشنگی چندین ساله خود را با آن سیراب نمودم، حالت شگفتی که خواندن این اثر ارزشمند و بی بدیل درمن به وجود آورده بود، خوشحالی از نقد علمی و اساسی لاطائلات بی اساس و سبک علم ستیزانی بودند که رفیق در این اثر به کار برده بود.

رفیق همیشه جاوید، «دکتور غلام حسین فروتن» با قلم افسونگر وید طولایش در علم و نبوغ خاصش در این اثر تمام چرندیات و افواهات مبتذل و خرافی «ایدالیست» ها، به خصوص «ایدالیست» های ایرانی، که همه ناخوانده ادعای ملائی دارند و به محض این که یکی دو اثر از آثار «مارکسیست» هارا می خوانند {ونمی فهمند} فکر می کنند که تمام، «کون و فساد» و راز و نیاز «دهرین» را در پیش خود دارند و مثل خروسی که تازه به مرحله جوانی می رسند، نازک نازک و پندیده پندیده بر سر دیوار بام ها راه می روند تا مبادا بام از زیر پای شان بغلند و خروسی که به زعم خودش سنگین ترین

موجود روی زمین است، نیز با دیوار یکجا روی زمین فروغلتد، نقد جانانه وجاودانه کرده است. این اثر ارزشمند به گفته ویکتور هوگوی بزرگ، از آن جمله کتاب های تاریخی است که: «باید از روی آن مشق نوشت و چندین بار خواند تا مطالبش را درک کرد». راستی هم که همینطور است و بعضی موضوعات و آثار فقط یک خبر روز نیست که فردا آن را ورق ورق ساخته برای اطفال خود طیاره و کشتی بسازیم و یا هم مقدسانه چندلایه در درون قتیفه انداخته و در طاق بالا گذاریم و یا هم بدتر از آن، در اختیار ما باشد ولی ارزش آن را در طاق نسیان و فراموشی گذاشته باشیم. اینک که دیدم نوشته مختصر و کوتاه این قلم در باره سخنان شریعتی، از سوی بسیاری از خوانندگان مورد تأیید قرار گرفته است و به این باور رسیدم که با تمام نارسائی ها و کم و کاستی هائی که خودم و آن نوشته داشت، بالاخره شاید توانسته باشم چیزی قابل استفاده برای بعضی از خواننده هاتهی کرده باشم، و هدف نیز همین است که انسان بتواند مرام و مقصد خود را برای دیگران بازگو کند و تا آن جائی که توانسته است، به حقیقت ها نائل شود، آن را با دیگران شریک سازد. برآن شدم تا بادر نظر داشت تمام مصروفیت هائی که دارم، این بار نیز هرچند مختصر و گذرا، طی چند نوشته، نقد هائی، از بعضی لاطائلات و مهملات پوده و بی پایه «مطهری» داشته باشم، و حتی المقدور، برای آن دربندشدگان قفسچه های تنگ و تاریک مذهبی و آن متعصبان کور و جاهل که نیندیشیده تصمیم می گیرند و نادیده قضاوت می کنند و حکم صادر می کنند، چیزیاچیزهائی بنویسم و برای آزادی فریادی درافگم، خیانت است اگر این اندک زمینه را هم در این مسیر پرارزش به مصرف نرسانم و دست به کارهای دیگری بزنم که لااقل سودش از این کم تر است.

«سخت است فهماندن چیزی به کسی که در قبال نفهمیدنش پول می گیرد» اگر زیاد غلو نکرده باشم، می توانم بگویم که بیشترین مسلمانان متعصب و مزخرف پرست، بدون این که فطرتاً چنین «از خود بیگانگی»ی را انتخاب کرده باشند و به خواست خودشان، خود را در گودال تباہی و مرداب بدبختی انداخته باشند، وضع زندگی مادی شان، آن هارا در چنین ژرفنائی از خود فراموشی و بیگانه پرستی سقوط داده است و دستان شان را از سلاح رزم و رهائی تهی ساخته و به طرف آسمان بالا کرده است. شریعتی می گوید: «ای خدا من نمی دانم که تو وجود داری یا نداری، ولی توده هائی که همه درهابه روی شان بسته شده اند، به کجا پناه ببرند؟» (نقل به مفهوم، از مناجات شریعتی) و از این جا معلوم می شود که این زالوهای جانی و اختاپوس های منحوس چه آگاهانه زنجیر های گردن توده هارا بیشتر و محکم تر می بندند، تا نان خودشان در روغن باشند. و بی خبر از این است که مارکسیزم اگر این تکیه گاه پوچ و لرزانک را، که تکیه کردن به آن جز اسارت و بدبختی بیشتر، چیزی دیگری را به انسان نمی دهد، از توده ها می گیرد، و دنیای تخیلی شان را تخریب و جهنم واقعی را که توده ها در زندگی با آن درگیر اند، افشاء می سازد؛ راه مبارزه و رهائی از این همه مظالم و بدبختی را نیز برای شان نشان می دهد و بهشت دروغین و خنده آوری را که توده هابه خیال رسیدن به آن، زندگی واقعی و دنیائی شان را از دست داده اند، در این دنیا و به صورت عینی و واقعی نوید می دهد و راه رسیدن به آن را نیز در دست خود توده های رنجبر نشان می دهد و جهنم موهوم آن دنیا را که توده ها علناً و مستقیماً در زندگی واقعی روزانه خود آن را تجربه می کنند از بین برده و به جای این جهنم واقعی و عینی زندگی مادی توده ها، بهشت خیالی و موهوم آن دنیا را در این جا برای شان ترسیم کرده و رسیدن به آن را نیز به جز توسط خود توده ها، به هیچ نیروی خیالی و ماوراءالطبیعه موکول و واگذار نمی کند، بلی این است آن بدی و زشتی مارکسیزم که خصومت به اصطلاح متفکرین ایدئلیست، و از آن جمله اسلاميون را برانگیخته است، چون این زالو های جانی، بهشتی را که به ازای جهنم ساختن زندگی واقعی توده ها برای خود به وجود آورده اند و به عوض آن، توده هارا به سرزمین دروغین، پنبه نی و مزخرف و پادروهای آخرت دعوت می کنند، با به میان آمدن مارکسیزم، همه را از دست می دهند و همه بی نقاب می شوند. آن وقت توده ها «انسان هائی برای خود» می شوند و برای خود خواهند زندگی کرد و ثمره تلاش شان را خود مصرف خواهند کرد.

مارکسیزم در محیط کارگری و به شدت در بند شده، هیچ وقت به صورت «خود به خودی» و مجزا از همه جا به وجود نمی آید و ضرورت دارد تا کسانی که یک قدم بیشتر و بیشتر این راه را طی کرده اند و به «خود آگاهی» رسیده اند و «طبقه ای برای خود» شده اند، این آگاهی را به توده های زنجیر شده انتقال داده و رسالتی را که به عهده دارند، انجام دهند. زیرا وظیفه انسان آگاه و شاعر فقط این نیست که فهمیده باشند: به گردنم زنجیری بسته شده است، و دیگر کوششی برای از هم گسیختن این زنجیر نکنند، چون این زنجیر، زنجیری است که به تنهایی توسط یک انسان و دو انسان دریده نمی شود و حلقه های آن به صورت مسلسل به گردن تمامی رنجبران بسته شده اند و ضرورت دارند تا این حلقه ها هم زمان از همه جا از هم گسیخته و توده ها «جهان شان را به دست بیاورند، زیرا آنها به جز همین زنجیرها، چیزی دیگری را برای از دست دادن ندارند». و انسان و خصوصیات انسانی، آزادی، رهائی، اسارت و بردگی نیز فقط در اجتماع است که دارای معنا و مفهومی شده و متجسم می شود، ورنه در ماوراء انسان، هیچ کدام از این ویژگیها دارای ارزش و معنایی نیست و سخن گفتن از آن ها در عالم پوچی و تنهایی بیهوده می نماید. پس و بدین لحاظ، این وظیفه همه کسانی است که زنجیرهای گردن شان را دیده و پی برده که چه کسانی این زنجیرها را به گردن شان آویخته اند، این آگاهی را برای تمام کسانی که هنوز قادر به شناخت زنجیر گردن شان نشده اند و به علاوه درد آور تر این که؛ فکر می کنند: آزاد اند، انتقال دهند. در این میان، من از تمام کسانی که این نوشته مختصر و اجمالی را می خوانند، تقاضا دارم تا اندکی به خود تحرک بخشند و حداقل در این راه، همه خوشبختی ها را از آسمان انتظار نداشته باشند، زیرا آن خوشبختی عینی و برابری واقعی که توسط انقلاب و به زیر کشیدن طبقه حاکم جنایتکار به دست آید و جز علم و عادلانه بودن، روشنی دیگری در دستش نباشد، اتکاء به علم و آموختن آن، اقدام تر از هر چیز دیگری است و «برای علم، شاه راه وجود ندارد. خوشبختی رسیدن به قله های درخشان آن فقط نصیب کسانی می شود که از خستگی بالا رفتن در جاده های پرفراز و نشیب نیندیشند» (کارل مارکس)

مستأسفانه اگر وضع امنیتی به حالتی دیگری می بود، مصروفیت ها و درگیری های خود را در اینجا برای خواننده های عزیز شرح می دادم تا آنهایی که کمتر با مسائل آشنا هستند و یا آنهایی که هیچ از شرایطی که آزادی خواهان این وطن در داخل وطن با آن رو به رو هستند؛ بی خبراند، می دانستند که ما در چه حالتی قرار داریم، لذا مطمئنم که در نشر به صورت مرتب و با فاصله های زمانی کمتر این نوشته، موفق نخواهم بود. زیرا ما نه قصر و بارگاه و درگاه داریم که در داخل آن نشسته و با خیال راحت و از سر تقنن یا ساعت تیری نقد نوشته می کردیم {دلیل نوشتن این نقد یا هر چیزی دیگر نیز همین است که ما از چنین امکاناتی برخوردار نیستیم ورنه در چنان حالتی و یک قصر نشین، هرگز به نقد نوشته های مطهری و دیگر همپالگان نمی پرداخت} و نه هم همانند یکی دو قرتکی، دیوار های ضخیم امپریالیستی به اطراف خود داریم که از لحاظ شرایط امنیتی مشکلی نمی داشتیم!!، پس، بی جا نخواهد بود که قبل از قبل، از همین جا بابت تأخیر در قسمت های مختلف نوشته، پوزش بخواهم.

همان طوری که در نخست یاد دهانی گردید، آن به اصطلاح فیلسوف ها و متفکرانی که متأسفانه خود از علم بوئی نبرده اند و نادیده و ناخوانده و طبق امیال و غرائض شخصی خود، دست به تشریح فلسفه می زنند و مکتبی را که سنگ بنای وجودش، مبنی بر علم و دست آورد های علمی است و برگ برنده اش نیز همین است که خود، علم است و همپای شاخه های مختلف علوم پیش می رود و رشد می کند و مطمئن است که علم هیچ وقت از اعتبار نخواهد افتاد، با چند سفسطه بی مورد و خرافاتی می خواهند به نقد بگیرند، با این «قیام زشت» شان بی پایه بودن و ارتجاعی بودن و خرافاتی بودن و ضد علمی بودن خود را ثابت می کنند؛ هیچ وقت موفق به این نخواهند شد تا کوه پولادین و شامخ مارکسیزم را از ارتفاعش بکاهند، تا تپه خاکی و پشمین خود را از پس آن نمایان کنند و توجه دیگران را به طرف این تپه خجل و پنبه ئی خود جلب سازند.

از آن جایی که متأسفانه هیچ یک از این متعصبان کور و گریزان از حقیقت با علم سروکار ندارند و علم را آن قسمی که باید درک شود، درک نکرده اند؛ و چون فلسفه خود یکی از آن جمله مسائلی است که باید مجهز با سلاح علم به مصاف آن پرداخت، پس اندکی سخت است که ترهات بی پایه و علم گریز این «جامع الکمالات»!! هارا با تکیه بر دست آورد های علمی به دهان شان کوبید، زیرا ضرب المثلی است که می گوید: «آهن با آهن بریده می شود» و در برابر کسی که نه خودش از علم چیزی را فهمیده است و نه هم ارج و احترامی به علم دارد، سخت است که با زبان آرام و علمی آن را مجاب ساخت. زمانی که کسی بگوید:

«علم-که کارش پدیده شناسی است- از پاسخگویی ناتوان است و فلسفه-که قادر به کشف این روابط و نفوذ در عمق حقایق است- تنها مقام صلاحیتدار پاسخگویی به این گونه پرسشهاست» (مطهری، علل گرایش به مادگرایی، صفحه ۸۹)

با چنین کسانی، چه می توان کرد؟ آیا این هم شد دانش و علم فهمی؟ آیا این هم شد آشنائی با علم؟ چنین لطائلات مضحک و بی پایه از دهن کهبلائی بیرون می شوند که متأسفانه کوچکترین آشنائی و شناخت از علم، و این که علم به شاخه های متفاوت و متعددی تقسیم شده است، ندارند، ورنه کدام به اصطلاح فیلسوفی که خود را فلسفه دان می داند و ادعای «نقد مارکسیزم» را دارد، به این سرحد عقل گریز، خیالاتی و لوده و کودن است، که؛ در قدم اول: فلسفه را از علم جدا ساخته و آن را نقطه مقابل علم قرار می دهد، و دوم: علم را آنقدر محدود، ناتوان، ضعیف، بسته و کور می داند که در شناخت پدیده ها دست آن را کوتاه دانسته و فلسفه ای که به خیالش جدا و مستقیم از علم باید باشد، آن پدیده را شناسائی می کند و به عمق همه چیز رسوخ می کند!! اما چنین کسانی که دایره شناخت و توانائی علم را به اندازه مغز خود و به اندازه اعتبار مهملات بی اساس و دروغ خود محدود می داند، حتا به این مسأله اساسی و اولیه هم نیندیشیده اند که؛ آیا این فلسفه با کدام سلاح «قادر به کشف روابط و نفوذ در عمق حقایق» خواهد شد؟ با جادو و جنبل؟ با توهمات مبتذل و خرافی و بی پایه؟ پس باچه؟؟!!

در این نوشته کوششم بر آن است تا، آن اندازه ای که برایم مقدور است، توهمات و فکاهیات خنده آوری که به جز از دنیای تخیلی «کوه قاف» در جای دیگر ارزش آنها را نمی توان یافت، و مطهری دنیائی از این نوع تخیلات را در بسا از آثارش ذکر کرده است و همچون خطوط قرآن- که مبتذل تر از آنهاست- دیگران را به تبعیت از آنها فرا می خواند، افشاء و بی پرده سازم. از کمک و همکاری تمام خواننده های عزیز، بابت خواندن این مختصر سپاسگزارم.

ادامه دارد...